با نگاه شارحان حافظ در ترکیب رندان قلندر

دکتر عزیز شبانی

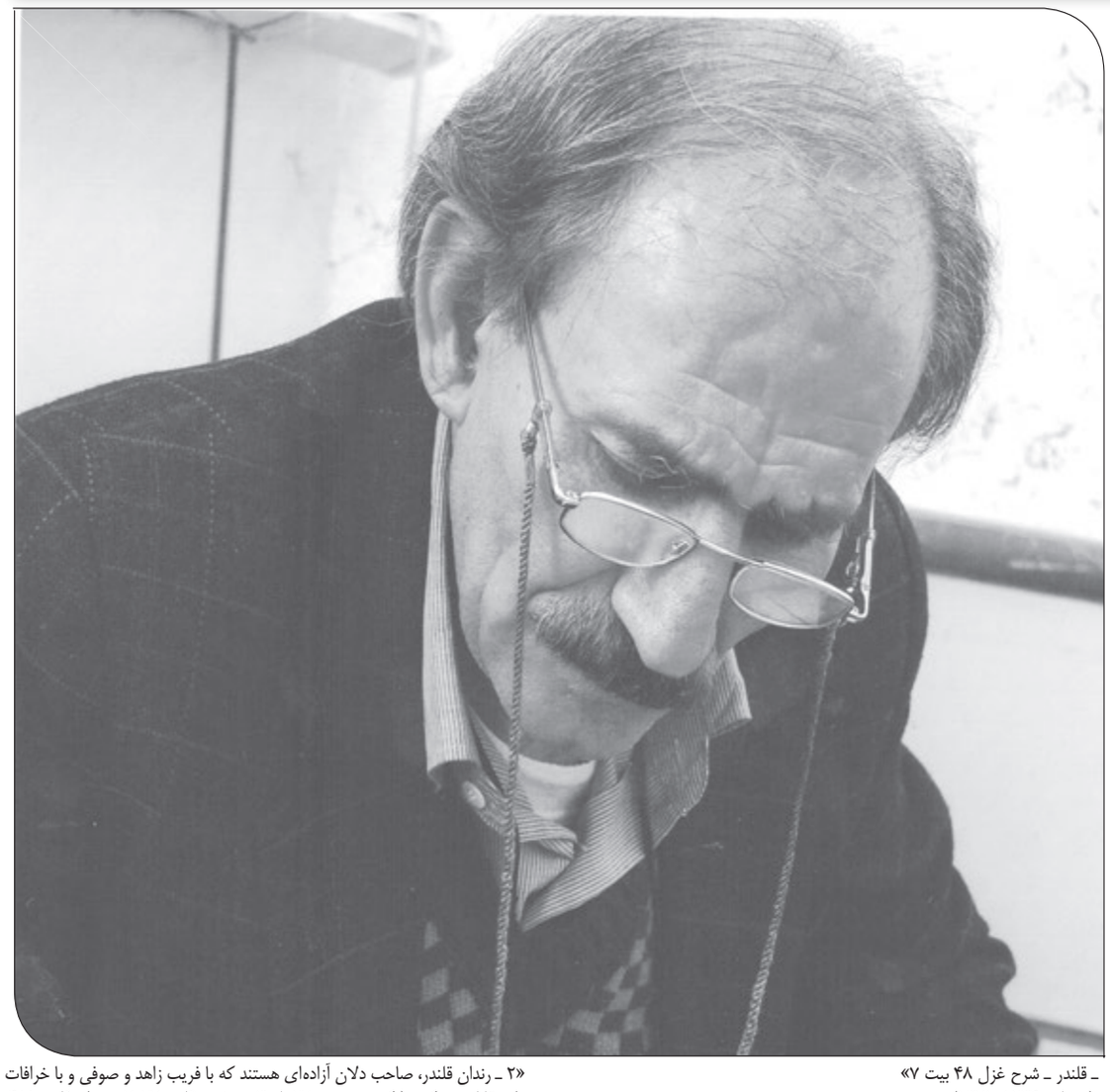

دریچه:
در آتش ـ انگیزه‌ی حافظ با واژه های تر، ناگهان می بینیم که شعله‌ای سرکش شیهه به سوی اسب خورشـــید، در آسمان می کشد و خواننده را در جهان نور و آگاهی به سوی قیامتی از معنا و قیامی در معنی می کشـــاند، خطوط جام غزل جادوگرانه در نظر خواننده جان می گیرند و خواننده را در سرمســـتی عشـــق و عرفان و آگاهی در مقامی فراتر از دنیا و آخرت می نشانند.
چـــه می شـــود که حافظ ناگهان از " خیابان یک طرفـــه ی زاهد" تو را در " کوچه ی بدنامان جهان" به "کاشانه رندان" دعوت به «نقل شعر شکرین و می بی غش" می کند؟
چه می شود که حافظ از همه ی تاریخ، از " روسپی خانه‌های داد و ستد" تو را روانه ی " بازار قلندر" می کند و از" لباس اطلس هنر" خیاطانه جامه ای می برد و آن را برازنده ی قامتت می سازد؟ و به یک "کرشمه-ی صوفی ـ وش قلندرت" می گرداند؟
همه گفته اند...
امـــا ما مـــی گوییم: در دو خانه‌ی شـــعر حافظ ناگهان می بینی که رنـــد و قلندر گره می‌خورند. این دو واژه در قیامت معنا یکی می شـــوند، همســـایه نه، خانه یکی نه، اصلاً یکی می شوند، این در هم آمیختگی معنایی از پی چیست؟ " تذور و طرفه"، در شکار حافظ از بین کلمات، در کدام آبشخور معنایی راه به چمن زاران، غزل حافظ پیدا کرده است؟
رند و قلندر از پی چه حکمتی، در چشـــمه ی اندیشـــه ی حافظ این چنین موجا موج در هم می آویزند؟ به هم می‌پیچند؟ و می رقصند؟ و اینگونه اســـت که رندان قلندر حافظ در چشم‌انداز خواننده قامت به قیامت معنایی می غلتاند و رندان قلندر....
چکیده
در این جستار در پی یافتن کاربست هنری رندان قلندر در دیوان حافظ بودیم؛ به سراغ حافظ پژوهان که رفتیم این ترکیب را از هم جدا نموده بودند و مشخص شد که بیشتر آنها این ترکیب را در زیر مجموعه‌ی رند یا قلندر تأویل کرده اند، دیدیم. عدّه‌ای هم تأویلاتی از قبیل درویشان رند و قلندران رند، صاحبدلان آزاد و حتی در سفر قلندران تخت نشینان خاک و وارستگان مجرد و... دانسته اند
در بررســـی قلندریه در تاریخ که رسیدیم این ترکیب یعنی رندان قلندر تبار یابی شده بود و در گره خوردگی دو شـــخصیت رند و قلندر به عنوان یک موتیف مرکزی در ســـنت شـــعر فارسی پدیدار شده بود که در دیوان حافظ به دلایل موسیقایی و هنری رند با بسامد بالایی و در تقابل با زاهد برای نشان دادن بهتر آن از رندان قلندر کاربست پیدا کرده است
واژه های کلیدی: رند، قلندر، قلندررند، تخت نشـــینان خاک، وارســـتگان مجرد، در تقابل با زاهد و موتیف مرکزی

۱ ـ مقدمه

خیز تا خرقه ی صوفی به خرابات بریم
شطح و طامات به بازار خُرافات بریم
سوی رندان قلندر به ره آورد سفر
دلق بسطامی و سجاده ی طامات بریم ۱
بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
خشت زیر سر و بر گنبد هفت اختر پای
دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی ۲

از شـــش باری۳ که حافظ کلمه‌ی قلندر را در غزلیات خود به کار برده، دو بار کلمه‌ی قلندر را در ترکیب رندان قلندر در این دو غزل آورده است.
دراین جستار در پی مفهوم « رندان قلندر» به سراغ مرتضوی در «مکتب حافظ» رفتیم و در پژوهش ایشان دیدیم که در این ترکیب دو واژه ی رند و قلندر از یکدیگر جدا افتاده‌اند و لنگرگاه معنی به ســـوی رند در پی تخریب عادات است. و در نهایت این رند برای تنبیه دیگران با استفاده از روش قلندری گام برداشته است.
در «جستجوی حافظ» به سراغ ذوالنور رفتیم. و دیدیم این جستجو گر رند و قلندر را از یک دیگر جدا نموده و به توضیحات « کشّاف» دراین باره پرداخته است.
در گام بعدی به ســـراغ « حافظ نامه» رفتیم خرمشـــاهی هم رند و قلندر را از یکدیگر جدا کرده بود و ما را به شرح خویش از رندی و قلندری، به منابع قلندری حوالت داده بود.
به « شـــرح غزل های حافـــظ » نگاهی انداختیم و دیدیم که هـــروی، ترکیب را وارو ساخته، «قلندران رند» و از آن معنای درویشان رند را به دست داده است.
به پای « درس حافظ » رســـیدیم و شنیدیم که اســـتعلامی ترکیب رندان قلندر را در مفهوم به صاحبدلان آزاده تأویل نموده است.
به « شرح شوق» که قدم نهادیم، دیدیم حمیدیان، رهسپر سفر قلندران است و در این سفر رندان قلندر را تخت نشینان خاک و ... جلوه داده است.
به « شـــرح قیصری» که رسیدیم، برآن بودیم که یک نکته از این معنی، رندان قلندر را دریابیم، دیدیم که قیصری هم فریادش از نقل قول ها بالاســـت و مانند دیگران در پی معنایابی رندانِ قلندر، و رند قلندر را از یک دیگر جدا کرده است.
در پایان این سیر به « قلندریه در تاریخ» رسیدیم و دیدیم که شفیعی کدکنی با نگاهی «شاهینی» «تذروی طرفه» را در ترکیب رندان قلندر صید نموده به این شیوه که با توجه به تباریابی این دو واژه و گره خوردگی این دو شـــخصیت به عنوان یک موتیو مرکزی و اساسی و نوعی عینیت، میان رند و قلندر در سنّت شعر فارسی و از آنجا در حافظ، بر روی هم به دلایل موسیقایی وهنری، رند با بسامد بیشتری و در تقابل با زاهد برای چشمگیرتر کردن آن از رندان قلندر کاربست پیدا می کند.

۲ ـ بحث و بررسی

۲ ـ رندان قلندر مرتضوی
۲ ـ ۱ ـ رند قلندر در مکتب حافظ

بـــرای پرداختن به این مفهوم، « رندان قلندر» از دیدگاه چندین شـــارح صاحب نام، با قلمدادی از منوچهر مرتضوی در کتاب مکتب حافظ به پیش باز این مفهوم در قلمرو حافظ پژوهان می رویم زیرا او ضمن واکاوی مکتب رندی و قلندری، نکاتی گوشـــزد کرده امّا به ترکیب رندان قلندر و مفهوم آن نپرداخته است.
مرتضـــوی در مکتب حافظ در اصـــول مکتب رندی به این نکته می رســـد که حافظ هر چند در رندی به تخریب عادات رســـید شبیه به قلندر و ملامتی می شود. وی در ادامه ی این بحث می نویسد:
«در هر حال شـــکافتن ماهیت «رند حافـــظ» و « قلندر و ملامتی در مدارک تصوف» نشـــان مـــی دهد که اگر هم رند حافظ از نظر ظاهر یعنـــی تخریب عادات از یک طرف و تظاهر به خلاف رسوم و عقیده ی مردم از سوی دیگر شبیه قلندر و ملامتی است، از لحاظ جوهـــر و هدف نه قلندر اســـت و نه صوفی، زیرا هدف رند حافـــظ مبارزه و تربیت و تنبیه دیگران با استفاده از روش قلندریه و ملامتیه» و حفظ سلامت باطن با بی اعتنایی محض به مردم و افکار و عقاید آنان، اســـت ولی هدف قلنـــدر ملامتی « تحصیل امکان تهذیب شخصی و بریدن از خلق و پرداختن به حق» می باشد.
البته در تحصیل مشـــرب حافظ به این نتیجه می رســـیم که مشرب خاص وی حتّی پیش از جنبه ی «تنبیه ریاکاران و مبارزه با خودپســـندان قشـــری» از تظاهرات روح بلند و طبـــع آزاده ی خواجه که رنجیـــده و بیزار از ریاکاری‌ها و مردم آزاری هاســـت» الهام می‌گیرد و توأم با تجلیّات خشـــم و رنجش جبلی او از این ریاکاری ها و مردم آزاری ها و «دکانداری‌ها» گاهی به صورت بی اعتنایی محض و گاهی به صورت عناد و استهزاء جلوه می کند. (مرتضوی،۱۳۶۵:۱۴۸)

۲ ـ ۲ ـ رند و قلندر ذوالنور
۲ ـ۲ـ ۱ ـ رند و قلندر در جستجوی حافظ

رحیم ذوالنور، در جستجوی حافظ دو کلمه ی رند و قلندر را از هم جدا کرده و از قول کشّاف رند را منکری می‌داند که انکار او از زیرکی باشد و قلندر را در نزد صوفیه مرد اهل ترک و تجرید قلمداد می کند در شرح این زمینه از جستجوی حافظ چنین می خوانیم:
« رنـــد: منکری که انکار او از زیرکی باشـــد و نه از حماقت و جهل و آنکه کار خود به خواســـت کند. آنکه ظاهر خود را در ملامت نماید و در باطن آراســـته باشد و در اصطلاح ســـالکان شرابخوار و شراب فروش را گویند که شراب نیستی می دهد و نقد هستی سالک می ستاند و نیز به کسی که به اوصاف معروفه، کثرات تعینات از خود دور ساخته باشد و بر هیچ قید مقیّد نباشـــد به جز الله و لاسواء و از شیخی و مریدی بیزار باشد یعنی از احکام و رسوم و عادات خلق بیزار باشد.» (کشاف ص ۱۵۵۷). (ذوالنور، ۱۳۸۸:۸۴۸).
و درباره ی قلندر نیز از کشّاف چنین آورده است:
« قلندر: نزد صوفیه مرد اهل ترک و تجرید را گویند که از لذّات بشـــری در گذشـــته باشـــد. ذاتی که به مرتبه ی روح ترّقی کرده و از قیود و تکلیفات رسمی و تعریفات اسمی خـــلاص یافته و تجرید و تفریـــد از کونین حاصل کرده و به دل و جان همه، طالب جمال و جلال حقّ شـــده و بدان حضرت رســـیده و در تخریب عادت کوشد. (کشاف ص۱۵۵۷). (همان، ۸۴۸: ۱۳۸۸).
رحیـــم ذوالنور در غـــزل دیگر هم « بر در میکده رندان قلندر ...» رند و قلندر را ابتدا از هم جدا کرده و توضیحات کشاف را در برابر هریک جدا جدا آورده (همان، ۱۱۳۴: ۱۳۶۲). و در پایان رندان قلندر را چنین توضیح داده است:
رنـــدان قلندر: (صفت و موصوف) ر.ک. « رند» و « قلنـــدر» در همین غزل (همان، ۱۱۳۴: ۱۳۶۲)

۲ ـ ۳ ـ رند و قلندر خرمشاهی
۲ ـ۳ـ ۱ ـ رند و قلندر در حافظ ـ نامه

بهاء الدین خرمشـــاهی، در حافظ ـ نامه، در ذیل غزل « ســـوی رنـــدان قلندر...» در شـــرح ترکیب مورد نظر، ضمن جدا کردن کلمـــه ی « رنَد» و « قلندر» از یکدیگر، چنین نگاشته اند:
۲«رندان ← شرح غزل ۵۳ بیت ۶
ـ قلندر ← شـــرح غزل ۴۸ بیت ۷» (خرمشاهی ۱۰۴۳: ۱۳۷۲)، برای دریافت مفهوم به غزل های ارجاعی نگاهی گذرا می اندازیم
در شرح غزل ۵۳ بیت ۶: رند / رندی پی کاوی شده است و به اشعار حافظ که می‌رسیم در خصوصیات رند و رندی. در قسمت نهم به این نکته پی می بریم که:
« نُه ـ [رند] قلندر هم هست.
ـ سوی رندان قلندر به ره ـ آورد سفر
دلق بسطامی و سجاده ی طامات بریم
بر در میکده رندان قلندر باشند.
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی »
(همان، ۴۱۱: ۱۳۷۲)
خرمشاهی در شرح بیت « بر در میکده نیز به همین گونه ارجاع داده است:
« رندان ـ شرح غزل ۵۳ بیت ۶
ـ قلندر ـ شرح غزل ۴۸ بیت ۷»
(همان، ۱۲۳۴: ۱۳۷۱)
خرمشـــاهی کلمه ی قلندر را در بیت « یاد آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر / ذکر تسبیح ملک در حلقه ی زنار داشت.» در برهان قاطع و قول شادروان معین به معنای خلاص یافته از تعلقات رسمی قلمداد می کند و در شرح آن چنین می گوید:
« ـ قلندر: بر وزن ســـمندر عبارت از ذاتی اســـت که از نقوش و اشکال عادتی و آمال بی ســـعادتی مجرد و با صفا گشته باشد و به مرتبه ی روح ترقی کرده و از قیود و تکلفات رســـمی و تعریفات اسمی خلاصه یافته...» (برهان قاطع) شـــادروان معین ذیل این کلمه تحقیق مستوفایی به عمل آورده از جمله دوزی نقل کرده که اصل این کلمه عربی است به صورت قرندل و می گوید غالب مؤلفان فرهنگ ها نظیر رشیدی و آنندراج آن را معرّب یا مبدل کلمه ی کلندر = کلنده (چوب گنده و ناتراشیده، مردم ناهموار و ناتراشیده) می‌دانند و بعضی ریشـــه یابی های تخمینی ایوانف را که از کلمه ی یونانی Caletor از ریشـــه Caleo (دعوت کردن، احضار کردن) می انگارد، نقل می کند و در پایان می‌نویســـد با همه ی این توضیحات منشـــأ قلندر هنوز روشن نیســـت (برهان قاطع، ذیل قلندر). قلندر به درویش لاابالی شـــوریده احوال که نســـبت به پوشاک و آداب و طاعات بی قید و بنای کار او بر تخریب عادات باشـــد، اطلاق می شـــود. قلندر به فرقه ای از صوفیه ی ملامتی گفته می‌شـــده است که بر خلاف ســـایر ملامتیه که مقید به کتمان اسرار و عبادت بوده انـــد و بـــه این دو موضوع اهمیتی نمی داده اند و از عبـــادات بیش از فرایض کاری انجام نمـــی‌داده و جزصفای دل خود به هیچ چیز و هیچ کس نمی اندیشـــیده اند. از مختصات این فرقه تراشـــیدن موی سر و صورت و حتی ابروست که منشأ این امر را تاریخ فرشته به سید جمال‌الدین مجرد می رساند...» (فرهنگ اشعار حافظ، ص ۴۹۲)
قلندران به رسم تراشیدن موی سر، ابرو، ریش و سبلت چهار ضرب می گفته اند. حافظ بارها به قلندر اشاره دارد:
هزار نکته‌ی باریکتر ز مو اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند.
ـ از این مزوجه و خرقه نیک در تنگم
به یک کرشمه ی صوفی وشم قلندر کن
ـ قلندران حقیقت به نیم جو نخرند
لباس اطلس آن کس که از هنر عاریست
ـ سوی رندان قلندر به ره آورد سفر
دلق بسطامی و سجاده ی طامات بریم»
(همان، ۳۸۸ ـ ۳۸۷: ۱۳۸۲).
خرمشـــاهی در پی آورد این مطلب برای تفصیل بیشـــتر دربـــاره ی قلندر منابع زیر را معرفی می کند:
(←مکتب حافظ، ص ۱۱۶ ـ ۱۲۲)، جستجو در تصوف ایران، ص ۳۵۹ ـ ۳۶۲، یک اثر مهم و قدیمی درباره ی قلندر و قلندریه اثری اســـت از خطیب فارســـی (سال ۷۴۸ ق) که شرح زندگی جمال الدین ساوجی (متوفی، ۶۳۰ ق) و بیان اصول قلندری است. مناقب جمال الدین ســـاوی، تألیف خطیبب فارسی با تصحیحات و حواشی و تعلیقات به کوشش تحســـین یازیجی. آنقـــره، انجمن تاریخ ترک ۱۹۷۲. (اخیراً آقـــای دکتر حمید زرین‌کوب تصحیـــح دقیق تری از همین متن به عمل آورده، همراه مقدمه و تعلیقات، منتشـــر کرده اســـت؛ قلندر نامه ی خطیب فارسی، ســـیرت جمال الدین ساوجی تصحیح و توضیح دکتر حمید زرین کوب، تهران، توس،۱۳۶۲)
(همان، ۳۸۸: ۱۳۷۲)

۲ ـ ٤ ـ رند و قلندر هروی
۲ ـ ٤ ـ ۱ـ رند قلندر در شرح غزل های حافظ

درشـــرح غزل های حافظ از حسینعلی هروی در باره ی رندان قلندر در شرح آن بیت «ســـوی رندان قلندر...» می خوانیم که آن ها درویشان رند و قلندران رند و زیرک هستند و توضیح دیگری باره ی این ترکیب نمی بینیم.
« دلق بایزید بســـطامی و سجادهٔ [طامات] نمودار لاف و گزاف صوفیان را برای مردم قلندر هوشیار به عنوان سوغات این سفر ببریم.
رندان قلندر: قلندران رند، درویشان رند و زیرک
(هروی، ۱۳۵۷: ۱۳۶۷)

۲ ـ ۳ـ ۲ ـ رند قلندر در شرح غزل های حافظ

در بیت «بر در میکده رندان قلندر باشـــند...» هروی رندان قلندر را مردان وارســـته و بی‌پروا قلمداد می کند و آن ها را بر در میکده محل سیر و سلوک عارفان تا حدّ دربان این محلّ قرار داده است. هروی در شرح این بیت می نویسد
« دنباله ی مضمون ابیات پیشـــین و هنوز متکلم هاتف میخانه در بیت نخستین است. این هاتف برای اینکه مقام میخانه به شـــاعر بشناســـاند می گوید کنار در میخانه مردان وارســـته و بی پروایی هستند که از آنها راضی نیســـتند تاجشان را می گیرند و به آنها که مورد نظر هستند تاج می بخشند.
از میخانه مراد محل سکر و سیر و سلوک عارفان است. تاج گرفتن و تاج بخشیدن در مرحله ی نخست تخیلات رند قلندری است در زاویه ی خود. او در عالم خود سیر می کند و بـــر مبنای تخیلات خود عزل و نصب مـــی نماید و در مرحله ی بعدی با در نظر گرفتن اینکه مشایخ بزرگ مثل شاه نعمت الله ولی و دیگران را شاه و سلطان می گفتند و شاهان روی زمین اگر می خواســـتند به جایگاه این شاهان وارد شـــوند. علائم سلطنت زمینی را به دربان که رند قلندری بود، می ســـپردند. پس این معنی محســـوس و واقعی نیز حاصل می‌شـــود که این رندان قلندر افسر شاهنشـــاهی را هنگام ورود از شاه می گیرند و هنگام خروج به او می دهند.» (همان، ۱۹۹۳: ۱۳۷۶)

۲ ـ ۵ ـ رند و قلندر استعلامی
۲ ـ ۵ ـ ۱ ـ رند قلندر در درس حافظ

اســـتعلامی، در درس حافظ، در شرح بیت « ســـوی رندان قلندر...» ضمن نگاه به کل غزل در سرآغاز آن، رندان قلندر را صاحبدلان آزاده می داند:
« حال و هوای غزل رندانه است و تعبیرها و مضمون های غزل های عارفانه ی حافظ هم در آن می آید و می دانیم که در نظر حافظ، رندان و آزادگان از مدعیان صلاح و تقوی عارف ترند.» (استعلامی، ۹۵۸: ۱۳۸۲)
در درس حافظ در شـــرح بیت فوق درباره ی رندان قلنـــدر، صفت صاحبدلان آزاده را آورده است:
«۲ ـ رندان قلندر، صاحب دلان آزاده‌ای هستند که با فریب زاهد و صوفی و با خرافات عـــوام مقابله می کنند (نک رنـــد ص ۲۷ تا ۳۰ و توضیح قلندر ۷۷: ۷ و رندان قلندر ۴۸۸: ۳). دراین مقابله از تهمت بی دینی هم باک ندارند... می دانیم که حافظ در پشت سیمای رندان قلندر دلی سراغ دارد که با خدا در راز و نیاز است. (نک: ذکر تسبیح ملک در حلقه‌ی زنار داشت. ۷۷: ۷) » (استعلامی، ۹۵۹، ۱۳۸۲)

۲ـ ۵ ـ ۲ ـ رند قلندر در درس حافظ

و در شـــرح بیت «بر در میکده رندان قلندر باشند...» استعلامی رندان قلندر را نقطه ی کمال رندی و آزادگی به چینش معنایی در می آورد:
«۳ ـ رندان قلندر، تعبیری اســـت برای نقطـــه ی کمال رندی و آزادگی (نک: توضیح قلنـــدر ۷۷ ۷) و ۱۷۷: ۷ و رندان قلندر ۳۷۳: ۲ و قلنـــدران حقیقت ۶۶: ۷). بازمیکده عالم رندان وصاحب دلان اســـت. (نک سرای فعل ۴۲۱: ۸) و بر در این میکده قلندرانی هستند کـــه هیچ یک از جلوه های زندگی این جهانی را ندارنـــد و نمی خواهند و مناعت طبع به آنها قدرتی داده اســـت که گویی دادن و گرفتن مقام پادشاهی در دست آنهاست و خود را از پادشاهان دنیا مقتدرتر می بینند.» (همان، ۱۲۳۱: ۱۳۸۲)

۲ـ ٦ ـ رند و قلندر حمیدیان
۲ ـ ٦ ـ ۱ ـ رند و قلندر شرح شوق

در شـــرح شوق، در شرح بیت « ســـوی رندان قلندر به ره آورد سفر» در شعر، حرکت معنایابی بر ســـفر، کثرت سفر قلندران قرار گرفته است و نیز قلندر و رند از یک دیگر جدا شده است.
«۲ ـ سفر از ضروریات قلندری است و این بی خانمانان سبکبال مشهور به کثرت سفر بوده اند، چنانکه در بحث از قلندران ذکر شده است. (نک. ج ۱، ۲۶۵ ـ ۲۶۶)
خطیب فارسی در قلندر نامه
سفر کن کانچه می جویی سراسر
تو را اندر سفر گردد میسر
البته صوفیان به طول کلی علاقه و اهتمام بســـیار به ســـفر دربلاد مختلف داشته اند. عبّادی بدین گونه توصیه به ســـفر می کند: « بدان که آدمی در عالم دنیا مسافر است و از اول فطرت در ســـفر افتاده است [...] در دنیا هم منازل می گذارد تا به قیامت رسد و کسی که به حکمت و حقیقت در ســـفر باشد، باید که به ظاهر صورت نیز در سفر باشد در اقالیم دنیا تا بر عجایب صنع ایـــزدی مطلع گردد. » (التصفیه فی احوال المتصوفه ۲۴۸ ـ ۲۴۹) (حمیدیان، ۲۴۷۲: ۱۳۹۲)
صاحب شرح شوق، حمیدیان در ادامه ی بحث از دلق بسطامی و ... باز به مضمون سفر قلندران بر می گردد و اینچنین نظر خود را بیان می دارد:
«در هـــر حال به گمان بنده قصـــد حافظ از بردن دلق بایزیـــد چونان رهاوردی برای قلندران ســـفر کرده و اهدای این دلق به آنان چیزی نظیر آن اســـت که به طنز و تمسخر «تحفـــه ی ننلنز» می خوانیم یعنـــی این دلق توأم با طامات و دعـــوی، ارزانی اهل آن. احتمالاً ذکر قلندران هم تنها به دلیل شـــهرت آنان به سیر و سفر است و نه به این اعتبار که آنان هم اهل چنین دعاوی و طاماتهایی هســـتند. ضمن اینکه اشـــاره ای به علاقه ی آنـــان به بایزید کردم. حافظ هم (که قطعاً از علاقه و احتـــرام قلندران در حق بایزید آگاه بوده) می‌خواهد بگوید دلق بایزید بهترین هدیهٔ سفر برای قلندران بازگشته از سفر است.» (همان، ۲۴۷۴: ۱۳۸۲)

۲ ـ ٦ ـ ۲ـ رند و قلندر شرح شوق

حمیدیان در شرح شوق در بیت « بر در میکده رندان قلندر باشند...» ضمن جدا کردن قلنـــدر و رند از یکدیگر رندان قلندر را برخوردار از برترین ســـتایش‌ها در شـــعر عارفانه یا قلندریه می داند و آن را با تخت نشینان خاک و... برابر دانسته است.
« ۳ ـ رندان قلندر، در شعر عارفانه یا قلندرانهٔ پارسی، رندان و قلندران معمولاً برخوردار از برترین ســـتایش‌ها بوده اند، تا آنجا که با عناوینی چون تخت نشینان خاک، شاه نشانان و همانندهای اینها خوانده شـــده اند. (برای نمونه هایی از تجلیل ها از آنان نک ج ۱ زیر عنوان « زدیم بر صف رندان» به ویژه ۲۸۲ به بعد(همان، ۴۰۴۵: ۱۳۹۲)

۲ ـ ۷ ـ رند قلندر قیصری
۲ ـ ۷ ـ ۱ ـ رند و قلندر یک نکته از این معنی

در یـــک نکته از این معنی، شـــرح قیصـــری بر غزل‌های حافظ در شـــرح بیت، بر در میکده رندان قلندر باشـــند ضمن آوردن، شرح سودی، خرمشـــاهی، خطیب رهبر، هروی و اســـتعلامی، از این قصّه می گذرد زیرا که ســـخن بلند می شود. ما از آنجا نگاه سودی و خطیب رهبر را ذکر می کنیم که در خلال جســـتار شـــرح دیگران. خرمشاهی، هروی و استعلامی در این باره آمده است:
«۲، اکنون از ســـیر و ســـلوک عاشـــقانه از پیش رندان قلندر بر می گردیم دو چیز را به‌عنوان ارمغان به ایشان پیشکش می کنیم: دلق یا خرقه ی بایزید بسطامی) نماد تصوّف خانقاهی و سجادهٔ طامات (نماد زهد و ریا)
این فرض معنی است برحسب کلماتی که دربیت مورد بحث آمده است ولی جای این ســـؤال باقی است که دلق و سجاده به چه درد رندان قلندر می خورد، گروهی که به تمام این ظواهر پشت پا زده اند معمولاً کسی که از سفری بر می‌گردد با در نظر گرفتن ذوق و گاه نیاز دوســـتان برای آنان هدیه می آورد. رندان قلندر با این دو هدیه که نه تنها دوست ندارند بلکه از آن متنفرند به ارمغان دهنده چه خواهند گفت؟ اینک معانی شارحان
الف سودی « دلق پشمینه و سجادهٔ طامات را برای رندان قلندر ارمغان راه ببریم یعنی این اسباب ریا را به عنوان سوغاتی به ایشان پیشکش کنیم که بابت بهای باده بیعانه قبول کنند.» (شرح سودی۳/ ۲۰۴۲) (قیصری، ۱۱۴۹ ـ۱۱۵۰: ۱۳۹۳)
قیصری در رد نظر سودی چنین می نویسد:
« ظاهراً ســـودی رعایت حال بایزید بسطامی کرده و « دلق پشمینه» گفته است ولی مشـــکل نوع ســـوغاتی و طبقه ی ســـوغات گیرنده همچنان باقی است. (همان، ۱۱۱۵۰ ـ۱۳۹۳)
قیصری در مطلبی که در این باره از خطیب رهبر آورده اســـت از قول او رندان قلندر را وارستگان مجرد قلمداد کرده است:
ج ـ دکتر خطیب رهبر: «... در دو نســـخه ی جامع نســـخ دیوان حافظ تألیف مســـعود فرزاد دلق شـــطاحی به جای دلق بســـطامی آمده که شـــاید بر متن ترجیح داشته باشد... خرقه‌ی خودپســـندی و ادّعا و جانماز کشـــف و کرامت را که این صوفیان دستمایهٔ فریب خلق کرده‌اند. پس از ســـیر و ســـیاحتی که در خانقاه ها کردیم به عنوان ارمغان سفر برای وارستگان مجرد [رندان قلندر] بیاوریم.(شرح غزلیات ۵۰۹) (همان، ۱۱۵۰: ۱۳۹۳)
قیصری می پرســـد: « که قلندر یا به قول شارح « وارســـتگان مجرد با این هدایا چه کنند.»
(همان، ۱۱۵۰، ۱۳۹۳)

۲ـ ۷ ـ ۲ ـ رند و قلندر شرح قیصری

قیصری در یک نکته از این معنی در شـــرح بیت « بر در میکده رندان قلندر باشند...» ضمن جدا کردن رند و قلندر از یکدیگر صفت آزاد منشـــی را به آن افزوده است و آنان را حاشیه نشین میخانه قرار داده است:
«۳ ـ حاشین نشینان درگاه این میخانه، رندان و قلندران آزاد منشی هستند که با همین دست تهی از چنان قدرت معنوی برخوردارند که تاج سلطنت از سر پادشاهی بر می گیرند و بر تارک دیگری می نهند.»
(همان، ۱۵۰۳: ۱۳۹۳)

۲ ـ ۸ ـ رندان قلندر شفیعی کدکنی
۲ ـ ۸ ـ ۱ ـ رندان قلندر در قلندریه در تاریخ

شـــفیعی کدکنی در قلندریه در تاریخ، ضمن واکاویِ تبارشناســـی این ترکیب «رندان قلندر» و چهره ی قلندر در آثار سنایی (شفیعی کدکنی، ۳۰۲ ـ ۳۰۶: ۱۳۸۶) و در آثار عطار (همان ۳۰۷ ـ ۳۱۲: ۱۳۸۶) و در دیوان شـــمس (همـــان، ۳۱۴ ـ ۳۱۹: ۱۳۸۶) و عراقی و راه قلندر (همان ۳۲۰ ـ ۳۲۳: ۱۳۸۶) و چهره ی قلندریه درشـــعر اوحدی مراغه ای (همان ۳۳۰ ـ ۳۲۴: ۱۳۸۶) و عبیـــد و قلنـــدران (همان ۳۳۱ ـ ۳۳۳: ۱۳۸۶) و چهره ی قلندر در شعر حافظ، به این نکته ی درخشان می‌رسد که در شعر حافظ رند و قلندر به یکدیگر گره خورده و این گره خوردگی را در آثار ســـنایی و عطار سرچشـــمه یابی کرده و یک موتیف مرکزی و نوعی عینیت میان رند و قلندر در سنت شعر فارسی به وجود آورده است و کاربرد موســـیقایی و هنری رند را با بســـامد بیشتر در تقابل با زاهد و تقابل چشمگیر تر از ترکیب رندان قلندر دانسته است.
شفیعی کدکنی در شرح این ترکیب در قلندریه در تاریخ چنین گزارش می دهد:
«وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملک در حلقه ی زنار داشت.
شـــعر حافظ در تمام زمینه ها، تبلور عالی ترین تجربه هـــای عرفانی و هنری قبل از اوست. شیوه ی بیان و اسلوب ترکیب را اگر از حافظ بگیریم چیزی برای او باقی نمی‌ماند و هنر چیزی جز اسلوب مگر می تواند باشد؟ وقتی ابوحنیفه خواندن قرآن را در نماز به زبان فارســـی مجاز دانست هیچ کس بر او اعتراض نکرد الا زمخشری، بزرگترین اجراکننده‌ی نظریات بلاغی عبدالقاهر جرجانی اســـت. دلیلی که زمخشری برای ردّ نظریه‌ی ابوحنیفه آورد ایـــن بود که آنچه به زبان دیگری ترجمه شـــود، قرآن نخواهد بـــود زیرا در ترجمه «اســـلوب» از میان می رود. اگر از دیدگاه نظریه های مربوط به فلسفه ی زیبایی و جمال شناســـی بنگریم حق با زمخشری است ترجمه‌ی قرآن، قرآن نمی تواند باشد، زیرا اسلوب قرآنی ندارد. حافظ تمام هنرش در اسلوب است و در مرکز اسلوب حافظ نوعی بیان نقیضی و پارادوکســـی وجود دارد که من در چند جای دیگر درباره ی آن بحث کرده ام. (موسیقی شعر، ۲۳۰ ـ ۴۳۶)
و در اینجـــا به هیچ روی قصد ورود بـــه آن گونه مباحث را ندارم ولی از یاد آوری یک نکته ناگزیرم و آن اینکه در این نظام هنری، حافظ و اســـلوب پارادوکســـی او قلندر نقش بســـیار والایی دارد. جای دیگر نشـــان داده ام که در هنر حافـــظ همه جا نوعی طنز ویژه حضور دارد. (شـــکردخت، ۳۰۱ ـ ۳۱۱) و این طنز ویژه ی او سکه ای است که یک روی آن « تصویـــر هنری اجتماع نقیضین و ضدّین» تشـــکیل می‌دهد و روی دیگر آن تجاوز به تابوها (taboo) است.
در مرکز تمام شاهکارهای او، در قلمرو طنز، همه جا تجاوزی به مجموعه ای از تابوها دیده می‌شود.
اصولاً طنزی که ماندگار باشـــد و ارزش هنری داشته باشد به لحاظ معنی شناسی باید کارش هجوم بردن به تابوها باشـــد و ارزش هنری داشـــته باشـــد. تجاوز حافظ به تابوی «زهد» و «زاهد» و «مدرســـه» و «مسجد» و «خانقاه» و «شیخ» و دیگر مجموعه های وابســـته به آن، وقتی به اوج می‌رسد که حافظ به ســـتایش نقطه های مقابل این مفاهیم می‌پردازد. از همان غزل آغاز دیوان شروع کنید و ببینید چگونه به تابوهای گوناگون محیط عصر خود تجاوز هنری می کند.
«به می ســـجاده رنگین کن، گرت پیر مغان گوید» تمام اجزای این بیان و این اسلوب شامخ دســـت نایافتنی را از یک سوی « تصویر هنری اجتماع نقیضین» تشکیل می دهد و از ســـوی دیگر « تجاوز هنری به مجموعه ای از تابوها»: سجاده را با می رنگین کردن آنهم به گفتهٔ پیرمغان، تمام اجزای این مصراع از پارادوکس شکل گرفته است و پیامی جز تجاوز هنری بـــه مجموعه ای از تابوها ندارد. این مصراع به تنهایی « عالم اصغر» دیوان حافظ اســـت. همین یک مصراع است که در سراسر دیوان او، و در نقطه های اوج هنر او باز می شـــود، گســـترش می یابد، چه به لحاظ نوع پیام و چه به لحاظ اسلوب بیان وقتی حافظ می گوید:
بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای
دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی
اگر صورت ظاهر حیات قلندریّه و تاریخ ایشـــان را اندکی در ذهن داشته باشیم، متوجه بیان پارادوکسی او می شویم. اینجا تجاوز حافظ به « تابوی سلطنت» و قدرت های مادی عصر است و وقتی می گوید:
سوی رندان قلندر به ره آورد سفر
دلق بسطامی و سجادهٔ طامات بریم
نقـــدی هنری از رفتار صوفیـــان عصر خود می کند و صوفـــی در عصر او، خود، یک «تابو» اســـت زیرا قدرت حاکـــم عصر یکی از تکیه گاههای خـــود را در نظام خانقاه می جوید و پیوســـته در جهت تقویت آن نظام اســـت. خانقاه به لحاظ تابو شدگی، چیزی کم از مدرسه و مســـجد ندارد و صوفی حرمتش کمتر از حرمت زاهد و شیخ نیست، تجلیل از رندان قلندر، که آشـــکارا پا بر سر همه ی ارزشهای زمانه زده اند، عملا تجاوز به مجموعه ای از تابوهاست که قدرت حاکم در اختیار دارد. تابوی مسجد، تابوی خانقاه، تابوی مدرسه، تابوی شـــیخ، تابوی زاهد، تابوی اخلاق رایج، تابوی صلاح پیشـــگی.» (شفیعی کدکنی، ۳۳۴ ـ۳۳۶: ۱۳۸۶)
شفیعی کدکنی در پایان این نوشته ضمن بازیابی تبار گره خوردگی رند و قلندر در آثار سنایی و عطار این نکته دقیق را در کاریست هنری حافظ از این دو واژه و در تقابل با زاهد و چشمگیر کردن این تقابل را چنین بیان می کند:
«درشـــعر حافظ «رند» و «قلندر» به یکدیگر گره خورده اند، البته باید توجه داشت که در شـــعر سنایی این واقعه‌ی ادبی اتفاق افتاد و از رهگذر سنایی و عطار این گره خوردگی به اوج کمال خود رسید و به عنوان یک موتیو مرکزی و اساسی و نوعی عینیت، میان رند و قلندر در سنت شعر فارسی به وجود آمد. شاید قبل از سنایی نیز شواهدی برای «عینیت رند و قلندر بتوان یافت اگر بابا طاهرگفته باشد «مو آن رندم که جایم بی قلندر» در قرن پنجم این وحدت رند و قلندر شاهدی منظوم دارد. بر روی هم به دلایل موسیقایی و هنری حافظ «رند» را با بســـامد بیشتری در شـــعر خود به کار گرفته است و همواره در تقابل با زاهد